**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020823**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر معانی حروف بود. مسلک اوّلی که ذکر شد این بود که حرف معنا ندارد که خب عرض کردیم مراد این هست نه این که حرف اصلا در تکوین مفاد کلام دخالت ندارد، بحث سر این هست که مستقل نیست، یعنی در واقع یا به اعتبار این که یک هیئت افرادی را تشکیل می‌دهد دال بر معناست یا یک هیئت جمله را تشکیل می‌دهد دال بر معناست، مراد این هست. مرحوم ایروانی تصریح به این معنا می‌کنند دال جملۀ مشتمل بر حرف هست و الا خود حرف به تنهایی دال نیست. و یک تعبیر اضافه‌ای دارند ایشان می‌فرمایند که مدلول هم مفهوم بسیطی است، ایشان می‌فرماید التحقیق ان الحروف لا وضع لها اصلا و انما الوضع للهیئات الترکیبیة فان المعنی المستفاد من الجملة المشتمل علی الحرف مفهوم بسیط ینحل الی امور متعددة من جملة حرّت.

به نظر می‌رسد این معنا خلاف وجدان است، این که یک مفهوم بسیطی ما تصویر کنیم نه اینجور نیست، ما زید عالم که هیئت ترکیبیۀ اینها دال هست بر یک معنایی آن هیئت ترکیبیه یک معنای بسیط، این معنای بسیط یعنی چی؟ این هیئت ترکیبیه یک مفادی هست که می‌آید زید و عالم را با همدیگر ترکیب می‌کند و یک معنایی را ایجاد می‌کند. و ایشان تعبیرش این هست الجملة المشتملة علی الحرف، معنای جملۀ مشتمل بر حرف معنای بسیطی است، مثلا اگر گفتم سرتُ من البصرة این سرتُ من البصرة یک مفهوم بسیطی را می‌رساند و سیر، بصره اینها فهمیده نمی‌شوند. خب وجدانا آدم می‌فهمد که نه بصره، سیر اینها فهمیده می‌شوند مفهوم بسیط نیست، بله فی‌اش را ممکن است ما بگوییم مستقل فهمیده نمی‌شود حرف را، ولی اطراف حرف را آنها جدا فهمیده می‌شوند. ببینید این مسلک بی معنا بودن حرف را چه به تفسیر مرحوم ایروانی تفسیر کنیم چه به تفسیری که عرض کردم ظاهر کلام مرحوم رضی این هست که ایشان حروف را شبیه پسوند و پیشوند و میانوند می‌گیرند هر کدام از اینها را معنا کنیم به نظر می‌رسد که در هر دوی اینها آن معنای اسمیه‌ای که این فی با اتصال به او می‌خواهد معنا پیدا کند آنها مستقل فهمیده می‌شوند، فی را حالا یا ما فی را متصل به مجرور می‌گیریم، شبیه پیشوندها قرار می‌دهیم، فی البصره را، من البصره را شبیه بی‌رنگ قرار می‌دهیم، شبیه یک پیشوند تصویر می‌کنیم، آن مضاف الیه معنای مستقل دارد، یعنی معنایی هست که آدم مستقلا می‌فهمد، اینجور نیست که، بی‌رنگ هم به نظر می‌رسد همینجور است. در کلمۀ بی‌رنگ، رنگ را ما مستقل می‌فهمیم. مثلا من می‌گویم بی‌رنگ با رنگ، رنگارند، رنگ در هر سۀ این جملات یک معنا فهمیده می‌شود، اینجور نیست که رنگ فهمیده نشود. من یک توضیحی اینجا عرض بکنم، قبل از آن یک مطلبی را اشاره کنم بعد این توضیح را. آقای شهیدی اینجا در توضیح این مسلک اوّل یک عبارتی دارند که من در جلسۀ قبل اشاره کردم ایشان دو تا چیز را با همدیگر یک کاسه بیان کردند خوب بود اینها را جدا می‌کردند. ایشان می‌گویند که نعم یمکن ان یراد من هذا المسلک معنا معقول و هو انه لا یکون بازاء الحرف بخصوصها ای جزء من المعنی و انما تکون الجملة المشتملة علی الحرف دالة علی المعنی نظیر الحرف الالف فی اسم الفاعل او حرف المیم و الواو فی اسم المفعول فانها و ان اوجبت زیادة المعنی بلا اشکال و لکن الدال علی المعنی هو مجموع الکلمة و المدلول یکون بسیطا تصورا.

حالا این دو تا را که با هم مقایسه کرده حالا یک مطلب شکلی اوّل بگویم آن چیزی که دال هست الف نیست، یا حرف میم و واو نیست، هیئت افرادی است، عرض کردم ایشان شبیه میانوندهای فارسی و پیشوندها این کلمه را گرفتند در حالی که نظام عربی نظام اشتقاقی است نه نظام پیشوند و پسوند، این دو تا نظام با هم فرق دارد، در نظام پیشوند و پسوند یک حروفی در اوّل وسط یا آخر کلمه اضافه می‌شود، این حروف البته احیانا ممکن است بعضی از حرکات دیگر به تناسب این حروف تغییر کند، مثلا اگر الف باشد طبیعتا برای این که الف تلفظ بشود حرف ما قبل باید فتحه بگیرد، ی باشد حرف ماقبل باید کسره باشد. ولی خود آن تغییر حرکات ذاتا حرکات تغییر نمی‌کند به خلاف نظام اشتقاقی، نظام اشتقاقی نظامی هست که از افزودن، هیئت افرادی، هیئت افرادی از افزودن حرف یا کاستن حرف و عمدۀ مطلب این است که حرکات تغییر دادن حرکات تشکیل شده این مجموعه است. این را خوب بود به جای این تعبیر نظام اشتقاقی را دنبال می‌کردند، البته ایشان که الف و اینها می‌خواهد برای این که بشود با حرف مقایسه کرد، چون حرف روشن هست که چیزی در نظام اشتقاقی نیست، یعنی حرف ساختارش شبیه هیئت افرادی نیست، اگر باشد هیئت جملۀ مشتمل بر حرف را حرف تقیید می‌دهد. این است که اینجور تعبیر کرده مجبور بوده، این که من به جای تعبیر ایشان تعبیر پیشوند و پسوندی که در فارسی هست در عربی ظاهرا وجود ندارد، البته عرض کردم ممکن است مرحوم شیخ رضی عقیده‌اش این باشد که این حروف هم یک چیزی شبیه نظام پیشوند و پسوند فارسی هست که در عربی وجود دارد و قبول نداشته باشد که در عربی فقط نظام اشتقاقی حاکم باشد. حالا از این جهت بگذریم، نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است در نظام اشتقاقی مفهوم آن مبداء یعنی آن مصدر بفرمایید آن حروف اصلی بفرمایید که با حروف افزوده و حروف کاسته و هیئت خاص در یک عبارت قرار می‌گیرد دیگر مفهوم مستقل ازش فهمیده نمی‌شود، یعنی ما ضارب را آن مفهوم ضرب را از ضارب مستقلا نمی‌فهمیم، اینجور نیست که ضارب، آن «ض، ر، ب» که در لابلای کلمه مندمج شده آن هم معنای افاده کند، نه کل یک کلمۀ وُحدانی شده مثل یک طلا و نقره‌ای که رفته در کوره ذوب شده یک شکل جدیدی گرفته، این شکل جدید ماده و هیئتش با همدیگر یک جواهر را تشکیل می‌دهند. این هم همین است، یعنی آن ماده با هیئت در همدیگر تو هم رفتند، وقتی تو هم رفتند دیگر معنایی که از این استفاده می‌شود معنای بسیط است، معنای مرکب به آن معنایی که هست ممکن است ما بگوییم ندارد. ولی این در نظام پیشوند و پسوند اینجور نیست، ما مثلا بی‌سواد و باسواد را که تصور بکنیم این سواد معنا ازش ما می‌فهمیم، هر چند «بی» و «با»یش را ممکن است بگوییم معین کنندۀ لفظ سواد هست آن معنا ندارد، ولی سوادش را ما معنای مستقل می‌فهمیم وجدانا، عرض کردم بی‌رنگ، با رنگ، رنگارنگ، رنگی، این سه تا عبارتی که یک پیشوند، پسوند و میانوند در موردش به کار می‌رود رنگ در این عبارت‌ها به یک معناست و معنا هم دارد، معنا دارد و به یک معنا هم هست. یک چیز وجدانی هست که ما درک می‌کنیم.

**شاگرد:** زننده، زدن را مثل سواد نمی‌فهمیم؟ از زننده ما زدن را نمی‌فهمیم؟ مثل سواد؟

**استاد:** نه، زننده آن زدن که ندارد، لفظ اینجا نیست که، زدنی وجود ندارد، یعنی بحث من این است که دال ما وُحدانی است، بحث مدلول من نیست، دال. یک دال واحد ما داریم. دال ترکیبی نداریم، به خلاف بی‌سواد، السواد یک معنایی فهمیده می‌شود، بحث من سر، البته این که حالا مدلول بسیط، آن نکته‌ای که شما می‌گویید در مورد این هست که مدلول بسیط هست یا مدلول بسیط نیست. من عرضم روی دال است نه مدلول. اما مدلول بسیط است مرکب است آن یک حرف دیگر است.

**شاگرد:**‌ مگر مدلول را نگفتند؟

**استاد:** هم دال دارد هم مدلول است، یعنی این عبارت آقای شهیدی را، لکن الدال علی المعنا هو مجموع الکلمة و المدلول یکون بسیطا تصوراً، من روی این عبارت دارم تکیه می‌کنم، می‌گویم این که دال مجموع کلمه باشد در مورد فاعل و مفعول درست است، دال مجموع کلمه است، حالا مدلول شما ممکن است بگوییم نه ما مدلول بسیط نیست، مدلول مرکب است، این که بگوییم مدلول، اصلا از اوّل ما در فاعل آن معنای ضرب را مستقلا، ضارب معنای ضرب را مستقلا می‌فهمد، ضارب یعنی کسی که می‌زند، اصلا معنای ضرب را ما آن، آنش را خیلی من رویش چیز ندارم که آن معنایش آیا یک معنای مستقلی هست، به اصطلاح آن معنا چه شکلی است؟ ولی ممکن است ما بگوییم یک لفظی که اجزایش در هم مندمج شدند یک معنای مرکب را می‌رساند، یک معنای مرکبی که آن معنا جزء پذیر هست، عرض من این هست که ما در مورد حروف چند تا مطلب داریم، یکی این که به نظر می‌رسد حرف شبیه الف فاعل و الف، آن هیئت افرادی فاعل، هیئت افرادی مفعول نیست که آن هیئت با آن ماده با همدیگر یک کلمۀ وحدانی را تشکیل داده باشند، وجدانا اینجور نیست، ما فی را یک حرف مستقل می‌دانیم به خصوص با توجه به آن دیدگاهی که ما در تحلیل وضع ارائه می‌دادیم که وضع هدفش این هست که لفظ را قالب برای معنا قرار بدهیم، ما اینجا چند تا قالب داریم، یکی، این مجموعه من حیث المجموع یک قالب وحدانی نیست، فی، فی الدار اینجور نیست که کل این فی الدار، فی الدار نه شبیه بی‌سواد است، و نه شبیه آن هیئت مجموعی به آن معنایی که مرحوم آقای ایروانی می‌گویند. وجدانا به این شکل نیست. البته این که آن معنایش معنایی که فی دارد آیا یک معنای اندماجی است؟ معنایی که با طرفین فهمیده می‌شود آن بحثی هست که باید جداگانه مطرح کنیم. بنابراین من عرضم این هست که ما به نظر می‌رسد که حرف دال مستقل است، البته شهید صدر یک بیانی دارند بعدا به آن می‌پردازیم، ایشان دال مستقل بودن حرف را در بعضی موارد انکار می‌کنند. در واقع این مبنا، معنای اوّل مبنای اوّل را در بعضی موارد شهید صدر می‌پذیرد، این را حالا بحث مفصل‌ترش را آن موقع می‌آییم صحبت می‌کنیم. این نکته را می‌خواهم عرض بکنم ببینید دو تا واژه را شما در نظر بگیرید، واژۀ بی‌رنگ و واژۀ با رنگ حالا با رنگ چون خیلی چیز نیست به جای با رنگ تعبیر بی‌سواد و باسواد را به کار ببرم. ما در مورد بی‌سواد و باسواد در کنارش تبعیری داریم به نام واجد سواد و فاقد سواد. وجدانا بین واجد سواد و با رنگ فرق هست. واجد سواد معنایی که از واجد سواد ما درک می‌کنیم دو تا معنای استقلالی است، واجد سواد هم واحد را به عنوان یک معنای اسمی استقلالی درک می‌کنیم و سواد به آن معنای استقلالی. همچنین فاقد سواد ما هم فاقد را به عنوان یک معنای استقلالی اسمی درک می‌کنیم و سواد را درک می‌کنیم.

**شاگرد:**‌ سواددار چی؟

**استاد:** ولی سواددار اینجور نیست، حالا دار اگر مرادش شبیه همان، دار یک کمی ابهام‌آمیز است.

**شاگرد:**‌ دارا است دیگر، همان.

**استاد:** اگر سواد دارا باشد همان می‌شود واجد سواد هیچ فرقی ندارد. سواد دار چون یک قدری ابهام دارد سواددار یعنی چی سواد دارا یا. بحث من این هست که ما پیشوند و پسوند و میانوند اینها خودشان معنای مستقلی ندارند ولی آن چیزهایی که اینها به آن می‌چسبند آن معنای مستقل دارد و آن معنا بعد از این که پیشوندهم بهش اضافه می‌شود آن معنا وجود دارد ولی به وسیلۀ پیشوند یک تعیّن خاصی پیدا می‌کند. اینجور نیست که آن معنا از بین برود، یک لول خاص پیدا می‌کند ولی هست. یک شکل، مثل یک مادۀ خامی هست که آن مادۀ خام در یک هیئت ویژه‌ای ریخته شده اینکه می‌گویم ؟؟؟ اصلا واقعش هم همین است، یک مادۀ خامی هست که با ترکیب با این فی یک کأنّ یک هیئت ترکیبی خاصی می‌گیرد، هیئت ترکیبی افرادی، بین بی‌سواد و باسواد و واجد سواد و فاقد سواد اصلا تفاوت آن بحث قالب‌ها را که می‌خواستیم بگوییم ما دو تا قالب استقلالی اینجا داریم که بر یک معانی استقلالی دال هستند. ممکن است ما بی‌سواد پیشوند و پسوند را مثلا بگوییم دو تا قالب لفظی هستند، مثلا وُحدانی در نظر نگیریم که اینجور هم نیست، ما عرف متعارف بی‌سواد را یک کلمه می‌بیند، باسواد را یک کلمه می‌بیند، دو کلمه نمی‌بیند، بی‌سواد یک کلمه است، ولی یک کلمه‌ای است که معنایش مرکب است، یعنی ترکیب، معنای مرکب این هست که سوادش دال بر یک معنایی هست، بی‌اش آن معنایی که سواد دارد را متعین می‌کند، خود بی یک معنای اسمی مستقل ندارد، به خلاف واجد و فاقد، بی شبیه همان معانی حرفیه است که آقایان می‌گویند معانی حرفیه معانی اندکاکی است، این هم شبیه همان است ولی مندک در عبارت بعد، در کلمۀ بعد نه ربطی به اینجا ایجاد کند، این بی یک چیزی شبیه، من شبیه این پیشوند را به نظر من ما در میان حروف جر همه‌شان یکسان نیستند، بعضی از حروف جر شاید بتوانیم آنها را شبیه پیشوند بدانیم، آن کاف جر است، کالعالم اگر ترجمه‌اش کالشمس، این کالشمس را ما ممکن است بگوییم این یک کلمۀ وحدانی است، کالشمس مثل شمس گونه، حورسان، حوروش، شبیه اینهاست، و این است که به نظرم یک بحثی هست در ادبیات که کاف جر متعلق دارد یا ندارد، به نظرم دیدم جایی که این ممکن است ما بگوییم متعلق ندارد، کالشمس خودش یک کلمۀ وحدانی هست. این شاید فرق داشته باشد بین حروف جر، بعضی از حروف جر را که آدم واقعا می‌داند که رابط کلمات مختلف هستند، «مِنْ»، سرت من البصرة الی الکوفة، سرتُ بین سیر و بصره ارتباط دارد ایجاد می‌کند این واضح است به این شکل هست. سرتُ من البصرة با کاف گویا معنایش فرق دارد. ولی حالا هر کدام از اینها باشند ما این که متعلق حروف یا متعلق پیشوندها آنها، آن معنایی که هستند هیچکدامشان در ازای این متعلق قرار نمی‌گیرند این قطعا غلط است. یعنی باسواد ما یک معنایی درک می‌کنیم ازش که سواد بر جزئی از این معنا دال هست، هم دال سواد مستقل است هم مدلولش ترکیبی است، حالا ما عرض کردم در نظام اشتقاقی ممکن است بگوییم که فاعل یک کلمه است و هیچگونه دال مستقلی اینجا نداریم، دو تا دال نیستند یک دال هستند. آن را در نظام اشتقاقی ما می‌پذیریم که دال وحدانی است. ولی این که مدلول هم یک معنای بسیط است من نمی‌فهمم چرا معنای بسیطی است؟ یعنی چی معنای بسیطی است؟ اصلا درکمان از این ضارب، الضارب هم ضرب را درک می‌کنیم هم فاعل ضرب را درک می‌کنیم، هر دو را درک می‌کنیم. این که مستقل هم هست، به تامل عقلی نیست، این مثل انسان نیست که عقل آن را تأمل می‌کند حیوان ناطق ازش در می‌آورد، جنس و فصل ازش در می‌آورد، نه خود مفهوم در هویت مفهومی‌اش ترکیبی است، نه در مقام تحلیل عقلی چیز بشود، ما این را مرکب می‌فهمیم. این است که به نظر می‌رسد این تحلیلی که مرحوم ایروانی اینجا ارائه دادند این تحلیل این که معنا معنای بسیطی است نادرست است، نه معنا مرکب است، حالا دال بر این معنای مرکب، مرکب است یا بسیط است آن بستگی دارد به این سه گونۀ مختلف، عرض کردم ما سه چیز مختلف داریم اینها با همدیگر فرق دارند. یکی هیئت ترکیبیه، یکی هیئت افرادیه، هیئت افرادیه یعنی آن هیئتی که در نظام اشتقاقی کلمه را شکل می‌دهد، مشتق ترکیبی هست از ماده و هیئت اشتقاقی، هیئت افرادی تعبیر می‌کنم. و سوم پیشوند و پسوند، این سه تا. اگر هم حرف ما یکی از این سه تا بگیریم و این سه تا، حرف در این که هیئت اشتقاقی شبیه هیئت اشتقاقی نیست روشن است، حرف شبیه هیئت اشتقاقی نیست. اگر حرف باشد یکی از آن دو تا باید باشد، یا شبیه هیئت کل جمله باید باشد، یا شبیه هیئت مفرد باشد. من تصورم این است که. در هر ۳ اینها ما ممکن است بگوییم آن حرفی که اینجا هست یا آن واژه غیر مستقلی که اینجا هست یعنی مثلا آن هیئت اشتقاقی، هیئت جمله، نمی‌دانم آن پیشوند و پسوند و میانوند آنها معنایی را معنای مستقلی ندارند ولی آن ماده‌ای که اینجا وجود دارد آن هیئت معنای مستقل دارد، و ما درک استقلالی می‌کنیم یعنی ما مرکب، به این معنا می‌گویم یعنی در واقع یک معنایی در ذهن ما هست این معنا ممکن است بگوییم با این حرف تعین خاص پیدا می‌کند ولی آن معنای کلی هم در ذهن ما هست، معنایی که هم در ضمن بی‌سواد و بی‌رنگ و با رنگ و رنگارنگ یک رنگی در همۀ اینها وجود دارد که آن یک به اصطلاح لابشرط از این هست که بی سرش بیاید یا با سرش بیاید یا الف سرش بیاید، آن معنایی را که یک نوع قالب مفهومی که من قبلا در بحث عام و خاص و معانی اسم جنس مطرح می‌کردم اینجا وجود دارد، یعنی رنگ لابشرط از این هست که در کنارش بی قرار بگیرد یا با قرار بگیرد یا الف قرار بگیرد یا «ی» آخر در کنارش قرار بگیرد. ولی آن معنا را ما درک می‌کنیم. اینجور نیست که معنای مستقلی از رنگ درک نکنیم. به نظر می‌رسد حتی همین معنا در نظام اشتقاقی هم همینجور است. ما به هر حال آن زدن را در ضمن ضارب و مضروب یک معنای وحدانی در ضارب و مضروب و ضرب و امثال اینها درک می‌کنیم که اینها در عبارات ادبا هم هست، می‌گویند اینها یک معنای واحد در همه‌شان هست. این معنای واحد در قالب‌های مختلف قرار می‌گرفتند، قالب اسم فاعلی، قالب اسم مفعولی، لول‌های ملون به الوان متعدد شدند، ولی آن معنای اصلی وجود دارد، و این، این که می‌گوییم بسیط است مثلا و امثال اینها این درست نیست. بله ممکن است این را ما قائل بشویم که آن چیزش این وسط نقشش رنگ دادن به، یعنی آن هیئت و آن فی نقشش رنگ دادن به چیزهای دیگر است، همان تعبیری که می‌گویند معنایش در غیر است یعنی همین، یعنی خودشان یک معنای مستقل ندارند، ولی اطرافش را رنگ می‌دهند و آن می‌تواند اصلا معنایی که آقایان ربط را تعبیر می‌کنند دقیقا همین باشد، بنابراین به نظر می‌رسد این که ما تصور کنیم که جملۀ مشتمل بر حرف معنای بسیطی دارد درست نیست، مشتق مشتمل بر هیئت اشتقاقی آن مجموع، یک معنای بسیطی را می‌رساند نه درست نیست، معنای بسیط نیست معنا مرکب است و در نظام پیشوند و پسوند هم آن کلماتی که این پیشوند و پسوند و میانوندها آنها را به همدیگر در کنار آنها قرار می‌گیرند آنها یک معنای، نه اینها صحیح نیست. بله خود آن پیشوند و پسوندها معنای اندماجی دارند آن اشکال ندارد ما این را بهش قائل بشویم ولی این که تصور کنیم طرفین اینها معنای مستقل ندارند آن به نظر می‌رسد نادرست است. بحث تمام است این بحث. البته با توجه به این مطالبی که عرض کردم می‌تواند اصلا این مسلک اوّل تبیین همان مسلک آخر باشد که مشهور می‌گویند، چیز جدیدی نباشد، یعنی در این که آن معنایی که این حروف افاده می‌کنند اگر مرادش از این مسلک این هست که فی دال بر مستقل نیست، شبیه پیشوند و پسوند و میانوند هست که با چسبیدن به کلمۀ بعد یک کلمۀ واحدی تشکیل می‌دهد، نه وجدانا اینجور نیست. اگر مراد این هست که به دال ناظر نیست به مدلول ناظر است، در مدلول نقش استقلالی ندارد، رنگ دهندۀ اطراف هست، شکل دهندۀ اطراف هست این درست است، این درست است و می‌تواند آن معنای در واقع، چیز هم همین را می‌گوید معنای مسلک سوم هم که قائل به نسبی بودن هست این را می‌گوید. البته عرض کردم تمام این چیزها یک مشکلی درش وجود دارد، تمام در واقع این مسلک‌ها تمام بحث‌ها را رو «مِنْ» و با حرف جر بردند. حروف اختصاصا نِسَب نیست، مسلک سوم هم حتما لازم نیست با نسب، ما فعلا حروف نسبیه را تحلیل بکنیم، حروف نسبیه مثل فی حرف جر و امثال اینها اینها حروفشان معنای مستقلی ندارند، ممکن است این مسلک اوّل هم می‌گوییم دقیقا همین را بخواهد افاده کند. حالا مسلک دومی که اینجا هست مسلک مرحوم آخوند هست. در مسلک مرحوم آخوند خب مرحوم آخوند یک نکته‌ای را در این مسلک متذکر شده من حالا قبل از این که چیز بکنم بگویم مرحوم آخوند این بحث معانی حرفیه را غیر از اینجا چند جا ذکر کرده، آدرس جاهای دیگرش را من بدهم، ایشان در، اصل این کفایة الاصول چاپ جامعۀ مدرسین است، صفحۀ ۲۵ اصل بحث معانی حرفیه است. صفحۀ ۶۰ هم دوباره به این بحث پرداخته. صفحۀ ۲۳۷ و ۲۳۸ هم اشاره به این مسلک کرده. یک نکته‌ای را مرحوم آخوند به عنوان یک اصل مفروض قرار داده که خیلی از بحث‌هایش را به آن وابسته کرده من می‌خواهم فردا در مورد این نکته صحبت کنم، ایشان می‌گوید معنا و مستعمل فیه نمی‌تواند مقید به لحاظ باشد، تقید معنا و مستعمل فیه به لحاظ را ایشان می‌گوید اشکال دارد و بعد می‌گوید بنابراین معنای اسم و معنای حرف یکی است چون فارقشان آن لحاظ است، لحاظ آلیت و استقلالیت هم که جزء معنا و مستعمل فیه نمی‌تواند باشد پس بنابراین معنای اسم و حرف یکی است. این محصَّل معنا.

من می‌خواهم روی این نقطه یک بحثی بکنم که این بحث را آقای شهیدی قبلا کرده بودند که آیا معنا مقید به وجود ذهنی هست یا معنا مقید به وجود خارجی هست یا لابشرط است، من می‌خواهم ببینم آیا این که ما معنا را مقید به وجود ذهنی بگیریم اشکالی پیش می‌آید؟ این را می‌خواهم فردا در موردش صحبت کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد